

◆ نصائح

# فردوسی

غلامرضا

رشید یاسمی

به اهتمام هاشم بناءپور



## نصایح فردوسی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق.

Ferdowsi, Aboqasem

عنوان قراردادی: شاهنامه. برگزیده

Shahnameh. Selections

عنوان و نام پدیدآور: نصایح فردوسی / غلامرضا رشید یاسمی؛ به اهتمام هاشم بناء پور.

مشخصات نشر: تهران: مدید، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۱۴۵ ص.: مصور، نمونه: ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۳۴-۴۷-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۴ ق.

Persian poetry -- 10th century

شناسه افزوده: رشید یاسمی، غلامرضا، ۱۲۷۵ - ۱۳۳۰.

شناسه افزوده: بناء پور، هاشم، ۱۳۴۲ -

رده بندی کنگره: PIR ۴۴۹۰۰

رده بندی دیویی: ۸۱۰/۲۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۳۱۲۴۹

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

# نصائح فردوسی

غلامرضا رشید یاسمی

به اهتمام

ماشتم بناء پور





|                |                     |
|----------------|---------------------|
| نام کتاب:      | نصایح فروسی         |
| گردآورنده:     | غلامرضا رشید یاسمی  |
| به اهتمام:     | هاشم بناءپور        |
| طرح جلد:       | حسن کریمزاده        |
| ناشر:          | مدید                |
| صفحه آرایشی:   | علی اکبر حکم آبادی  |
| چاپ و صحافی:   | روز                 |
| چاپ / شمارگان: | اول ۱۴۰۱ / ۵۰۰ نسخه |
| قیمت:          | ۷۰۰۰۰ تومان         |
| شابک:          | ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۳۴-۴۷-۲   |

تمامی حقوق این اثر برای نویسنده محفوظ است.

ارتباط با نشر ۶۶۵۶۵۵۶۹ | ۰۹۱۲۵۱۱۱۹۶۰



فہرست



|         |           |
|---------|-----------|
| ۱۱..... | پیش درآمد |
| ۲۹..... | مقدمه     |

## نصایح

|         |                   |
|---------|-------------------|
| ۴۱..... | پروردگار          |
| ۴۴..... | نیکی و بدی        |
| ۴۹..... | شجاعت و جنگجویی   |
| ۵۲..... | ستایش و فواید سخن |
| ۵۶..... | کوشش و کار        |
| ۵۹..... | نژاد و هنر        |
| ۶۱..... | بخشش و رادی       |
| ۶۳..... | پاداش             |
| ۶۴..... | قناعت             |
| ۶۵..... | جمع کردن مال      |
| ۶۶..... | امید              |
| ۶۶..... | رشک               |
| ۶۷..... | بی‌وفایی غداری    |
| ۶۸..... | حرص و بخل         |

|    |                   |
|----|-------------------|
| ۷۱ | نیت خوب           |
| ۷۱ | اذعان به نقص خویش |
| ۷۲ | خرد               |
| ۷۵ | شادی              |
| ۷۷ | دوست و دوستی      |
| ۷۸ | امر محال          |
| ۷۹ | پیمان             |
| ۷۹ | دشمن              |
| ۸۱ | اغتنام فرصت       |
| ۸۲ | ایمنی             |
| ۸۳ | نمام              |
| ۸۳ | اعتدال در غذا     |
| ۸۳ | عیب جویی          |
| ۸۴ | قضا               |
| ۸۴ | تملق و فریب       |
| ۸۵ | ستایش             |
| ۸۵ | ثبات              |
| ۸۵ | میراث             |
| ۸۶ | دست بالای دست     |
| ۸۷ | خطر               |
| ۸۸ | توبه              |
| ۸۸ | ایران             |
| ۸۸ | دانش              |
| ۹۱ | تأمل و تجربت      |
| ۹۳ | عدل و نصفت        |
| ۹۶ | بی آزاری و رحم    |
| ۹۷ | بیکاری و سستی     |

|          |                |
|----------|----------------|
| ۹۸.....  | فرزند          |
| ۱۰۱..... | نام            |
| ۱۰۲..... | تواضع          |
| ۱۰۲..... | دیو            |
| ۱۰۳..... | سفله           |
| ۱۰۴..... | غفلت و غرور    |
| ۱۰۴..... | همنشین         |
| ۱۰۵..... | مردم بد سرشت   |
| ۱۰۶..... | جهان داری      |
| ۱۰۷..... | احترام نیاکان  |
| ۱۰۷..... | اسرار جهان     |
| ۱۰۸..... | راز            |
| ۱۰۹..... | دبیری          |
| ۱۰۹..... | ستیزه          |
| ۱۱۰..... | خواب           |
| ۱۱۰..... | مقاومت با عشق  |
| ۱۱۱..... | خونریزی        |
| ۱۱۲..... | شاه            |
| ۱۱۳..... | علو همت        |
| ۱۱۳..... | استعداد و تخصص |
| ۱۱۴..... | هوی و هوس      |
| ۱۱۴..... | اقوام          |
| ۱۱۵..... | مسالمت و مدارا |
| ۱۱۹..... | حق با غالب است |
| ۱۱۹..... | درنگ و شتاب    |
| ۱۲۰..... | راستی          |
| ۱۲۳..... | بی‌وفایی جهان  |

- ۱۳۱ ..... مرگ
- ۱۳۳ ..... لزوم مرگ
- ۱۳۴ ..... ضعف انسان در مقابل جهان
- ۱۳۶ ..... حلم و صبر
- ۱۳۷ ..... میانه روی
- ۱۳۹ ..... تصاویر



پیش درآمد



هر وقت شاهنامه را مطالعه می‌کنیم، پنداری چشم به پرده سینما دوخته‌ایم و فیلمی مستند از گذشته را به تماشا نشسته‌ایم، به عبارتی شاهد تصاویری هستیم که چون خیزاب‌ها از دل دریا سر در می‌آورند و چیزهایی از تاریخ و دانش و حکمت پیشینیان به ما نشان می‌دهند. با مسائلی مواجه می‌شویم که پیش از این چیزی از چند و چون آن‌ها نمی‌دانستیم. حس می‌کنیم گم‌گشته‌های خود را یافته و به سرمایه‌ای عظیم دست یافته‌ایم. به قول استاد غلامحسین یوسفی در می‌یابیم که «شاهنامه فقط حدیث جنگ و لشکرکشی و خونریزی نیست، بلکه عبارت است از نتایج افکار و قرایح و علایق و عواطف یک ملت طی قرون و اعصار».

با بررسی اندرزه‌های فردوسی می‌فهمیم که پیشینیان ما در برابر معضلات چه می‌کردند؟ چه تحلیلی از این مسائل داشتند؟ و چگونه از عهده حل آن معضلات برمی‌آمدند؟ مگر نه این است که این اندرزه‌ها ریشه در فعالیت‌ها و عملکردهای ما انسان‌ها دارند و در دل جامعه و در ذهن و روح و روان ما شکل گرفته‌اند. مگر نه این است که این اندرزه‌ها واقعیات دوران‌های گذشته‌اند، و برای

خود حسب حالی دارند، بارها لباس عوض کرده‌اند و مفهومی دیگر یافته‌اند و معانی ثابت و لحظه‌ای و متغیر داشته و بسیاری از آن‌ها ملکه ذهن شده و در هزار توی ذهن و روح و روان ما نفوذ کرده‌اند. پس اگر بگوییم این اندرزها گنجینه‌هایی هستند از تجربه‌های گوناگون زندگی در قلمروهای مختلف، پربیراه نگفته‌ایم. از دل همین تجارب است که اصول اخلاقی و فضایل بشری معنی پیدا می‌کنند و با پیروی از این اصول است که آدمی شخصیتی استوار و مستقل می‌یابد.

از دل این نصایح است که حتی می‌توان اصول اخلاقی را ابداع کرد. در واقع این ما هستیم که اصول و نهادهای اخلاقی خودمان را در عمل مترتب می‌سازیم. مثلاً این قاعده اخلاقی «با دیگران چنان رفتار کن که می‌خواهی با تو رفتار کنند» را در نظر بگیرید. به واقع، همین قاعده از دل همین اندرزها بیرون آمده است. همین طور اگر نصایح را بررسی کنیم فراوان می‌توانیم چنین قواعد درخشانی را بیرون بکشیم. این قواعد و اندرزها ارزش‌هایی هستند که از نسلی به نسلی دیگر و از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل می‌شوند. همین‌ها روشن می‌کند که باید با چه اصولی زندگی کرد و چگونه باید زندگی کرد؟ از سویی، اگر از دیدگاه اجتماعی به اخلاق نگاه کنیم هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون اخلاق زندگی کند. در اخلاق است که مطرح می‌شود، افراد جامعه چه ارتباطی باید با هم داشته باشند. از سوی دیگر، اندرزها و پندها هم گزاره‌های اخلاقی تلقی می‌شوند و چونان اخلاق در نصایح و اندرزها هم ما میان درست و نادرست تفکیک قایل می‌شویم و نیز در میان خوب و بد و...

درست است که اصول اخلاقی به نوعی حالت علت و معلولی دارند و احکام

اخلاقی از طبیعت و کتاب‌های مقدس و عقل سرچشمه می‌گیرند، اما اندرزها را می‌توان عقبه اخلاقیات هم دانست و به نوعی قرائت‌هایی دانست که از دل اخلاقیات برمی‌خیزد. به قول مولانا کار از کار خیزد در جهان. یعنی ضرورتی ندارد که ما فقط و فقط یک برداشت علت و معلولی از آنها داشته باشیم. این اندرزها و اخلاقیات به ما می‌فهمانند که از روی عادت به مسائل ننگریم و راه‌ها و برداشت‌های دیگری هم وجود دارد که اتفاقاً بسیار راهگشا هستند و افق دید انسان‌ها را می‌توانند تغییر دهند.

اما ناگفته نماند که حتی اگر برخی از این نصایح به مذاق ما خوش نیاید یا به نظرمان اباطیل جلوه کند، باز اگر در آن‌ها دقت کنیم متوجه حقیقتی پنهان یا نهفته در آن‌ها می‌شویم. البته واضح است که صحبت نگرش مطلق‌گرایانه به متن نیست، بلکه می‌خواهم عرض کنم که همواره نخ پنهانی در این اندرزها وجود دارد که مفهومی مهم را به ذهن متبادر می‌کند. از دیگر سو، مطلب از این قرار است که وقتی این نصایح را می‌خوانیم حس می‌کنیم که گذشتگان با توجه به جهانی که در آن می‌زیستند به خوبی توانسته‌اند در حد خود به پرسش‌های معین پاسخ‌های اقناعی بدهند، که هنوز هم آن پاسخ‌ها می‌توانند گره از کار فروبسته ما بگشایند. چرا که در این اندرزها هم در باب زندگی و مرگ می‌توان مطالب مفیدی یافت و هم درباره تنهایی و مسئولیت و گناه و عشق و...

با تأمل در این اندرزهاست که به درون خود می‌نگریم، فی‌نفسه می‌اندیشیم، در درون خود جنگی از تضادها و تناقض‌ها می‌بینیم و هر لحظه افسونی بر ما دمیده می‌شود با این که به قول حافظ، خودمان هم نمی‌دانیم که دل نازک ما مایل افسانه کیست؟ اما این جزر و مدهای روح و اندیشه سبب می‌شود که دست از

طلب برنداریم، و با توجه به آن کلام نوعی حق زیستن اختیاری برای خود قائل شویم، بدانیم که حق انتخاب و اختیار داریم و همه چیز با تقدیر گره نخورده است.

درست است که وقتی به درون خود و حتی به جامعه نگاه می‌کنیم، از بیرون به درون می‌رویم و از درون به بیرون، غم دریا و بیم موج و گردابی حائل می‌بینیم. و می‌دانیم که سبکباران ساحل‌ها خبری از ما ندارند و حال ما را نمی‌توانند دریابند. و نیز می‌بینیم که گره‌های زیادی در درون خود داریم، اما وقتی مصرع و بیتی می‌خوانیم انگار درهای بسته به روی ما باز و گره از کار فرو بسته ما گشوده می‌شود.

از این‌ها گذشته، همه این مسائل نوعی نشانگر شرایط محیطی و فرهنگی و درونی یا حسب حال خودمان هم هست، و این گونه است که اندرزاها شکل می‌گیرند؛ و در آن‌ها تنوع و ثبات طوری جلوه می‌کند که پنداری در آزمایشگاهی هستیم به وسعت تاریخ. پس نمی‌توان از این مسائل که مجموعه‌هایی هستند، از مفاهیم عالم عینی و روانی و ذهنی، عواطف، تفکر، امیال و افسوس‌ها و از همه مهمتر قلمرو معناها به سهولت درگذریم. ما به واقع در مواجهه با این اندرزاها به کودکی می‌مانیم که می‌خواهد تجربه کند و همچنان که بچه شروع به دست زدن می‌کند، ما هم در رویکرد تجربی در مطالعه اندرزاها همین بساط را داریم. در این قلمرو هم سنت دیده می‌شود و هم تجربه و هم تکنیک‌هایی که از دل آن‌ها برآمده است، لذا اخلاق را که از اندرزاها بیرون می‌کشیم می‌توانیم به تکنیک تعبیر کنیم.

نصایح یا اندرزاها را مثل زبان باید نوعی ابزار و حتی زیستن نامید، زیستن

دسته جمعی و فردی، و یکی از نتایج زیستن اندرزهایی است که در چنگال زبان افتاده است. و در واقع همین دروازه ورود ما به فهم زندگی و معنای آن در ابعاد گوناگون است.

با این مسائلی که مطرح شد می‌توانیم بفهمیم که چرا زنده یاد رشید یاسمی به سراغ شاهنامه رفته است. در این باب خود استاد در مقدمه کتاب توضیح مفیدی داده‌اند. بالطبع کسانی که با آثار ایشان آشنا می‌دانند که وی در فهم دقیق مسائل اخلاقی و اخلاقیات توانا و اشرافش بر ادبیات کم‌نظیر بود؛ برای مثال رجوع کنید به قانون اخلاق یا اندرزنامه اسدی طوسی. وی شاهنامه را سند ملی و هویت فرهنگی خاطره قومی ما می‌دانست، چراکه گذشته و هستی ما ایرانیان در شاهنامه به خوبی به تصویر کشیده شده است. در این کتاب است که فردوسی مهر و کین، زندگی و مرگ، عشق و محبت و جوانمردی را... به خوبی تفسیر می‌کند. این اندرزه‌ها با توجه به فاصله زمانی طوری هستند که پنداری فردوسی این‌ها را برای ما سروده است. بعد زمان در این اشعار در هم می‌ریزد، مرزهای زمانی و جغرافیایی جلوه‌ای دیگر پیدا می‌کند.

اگرچه ما در دنیایی به مراتب متفاوت از جهان فردوسی زندگی می‌کنیم و اصول اخلاقی و اندرزهایی که فردوسی بدان‌ها رسیده، مبنای واقعیات عصر خود بوده است، اما نمی‌توانیم بگوییم که اندرزه‌ها تاریخ مصرف دارند، نه تنها این طور نیست، بلکه فهم ما از اندرزه‌ها همواره تغییر می‌کند و از دل آن اندرزه‌ها خودمان هم به نوعی به کشف و شهود می‌رسیم و حتی خودمان تجربه‌هایمان را در قالب نصیحت یا کلمات قصار مطرح می‌کنیم. از این‌ها که بگذریم می‌رسیم به منابع و مآخذی که فردوسی از آنها سود جسته است. نمی‌توانیم نادیده بگیریم، که وی

پندها و اندرزها و دستورهای اخلاقی دینی و متعلق به دوره ساسانیان را همواره مدنظر داشته است، چرا که مفاد بسیاری از سخنان فردوسی را در آن منابع می‌توان دید. افزون بر این، حتی هریک از اندرزنامه‌ها را به یکی از بزرگان دین زردشت و به یکی از سران و پادشاهان باستانی یا داستانی نسبت داده‌اند و به عبارتی در شاهنامه حتی می‌توانیم گفت که برخی از نصاب ترجمه‌ای ست از آثار قبل از فردوسی، البته اگرچه گاهی این اندرزنامه‌ها را به فلاسفه یونان نسبت می‌دهند که به عبارتی کلمات یونانیان و ایرانیان با هم در آمیخته و حتی برخی را به یکی از بزرگان جهان اسلام منسوب کرده‌اند...

نکته مهم در اندرزنامه‌ها که همواره باید مدنظرمان باشد، این است که این نصاب را می‌توان به سنت هم تشبیه کرد. چرا که این‌ها پشتوانه خوبی ست، در قلمرو زیست جهان ما ایرانیان. البته شاید زنجیر هم بتوان به حساب آورد، در صورتی زنجیر است که این نصاب یا اندرزنامه‌ها را مطلق قلمداد کنیم و دور آن‌ها خط قرمزی بکشیم و دید انتقادی یا نقادانه به آن‌ها نداشته باشیم، با این حال نمی‌توان پشتوانه و تکیه‌گاه بودن آن‌ها را نادیده گرفت، از این لحاظ می‌توان از دل آن‌ها به خیلی مسائل از جمله معانی نیکی و بدی / شجاعت و جنگجویی / فواید سخن / حرص و بخل و... پی برد. اما لازم است بگوییم که خوانندگان خوب می‌دانند که فهم هر مفهومی مساوی است با فهم ویژگی‌های منطقی آن، لذا، معنا را درون این مفاهیم می‌پروریم، با توجه به این مسائل پی می‌بریم که در اشعار فردوسی اخلاق نقشی پررنگ دارد. از این‌ها گذشته، اصلاً فردوسی در شاهنامه و در هزار توی اندرزها برای ما چگونه زیستن و معنا و غایت زندگی را یاد می‌دهد.

از نگاه دیگر، سراسر شاهنامه در واقع گفت و گویی ست بین انسان با هستی. یا به عبارتی، دیالوگ‌های انسان با خود و زمانه خود؟ او می‌داند چه پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و این پرسش‌ها چه معنایی دارد و چه طور می‌توان برای این پرسش‌ها استدلال خوبی آورد و به چاه ویل مغالطات در نیفتاد.

با این همه، اگرچه اغلب پژوهشگران شاهنامه را به سه بخش اساطیری و حماسی و تاریخی تقسیم و همین سه قلمرو را بررسی و در پاره‌ای موارد تأویل یا تفسیر می‌کنند. اما این جا سوالی که پیش می‌آید این است که چرا پیشینیان آن چنان که باید و شاید به اندرزها و اخلاقیات فردوسی توجهی نکرده‌اند؟ به قول شارل هانری دو فوشه کور حکما در حوزه اخلاق، شاهنامه را به عنوان منبع و مرجع مطرح نکرده‌اند، و فردوسی در این جا هم تک و تنها مانده است. واقعاً در باب این موضوع باید زیاد درنگ کرد و تأمل. مگر نه این است که فردوسی پرسش‌های اساسی در حوزه اخلاق را مطرح می‌کند و به بازشناسی فضایل درستی و نادرستی امور شناخت و خیر و شر می‌پردازد، چرا آن چنان که باید افکارش بن‌مایه فیلسوفان بعد فردوسی قرار نمی‌گیرد. البته شاید بتوان به فوشه کور ایراد گرفت که شاید شاعران و فیلسوفان و اخلاق‌گرایان از اندرزهای فردوسی بهره گرفته‌اند، اما در اشاره به منبع خودشان کوتاهی کرده‌اند. البته می‌توان این گونه هم استدلال اقامه کرد که باید رد و جای پای این افکار را نشان می‌دادند.

اما از یک سو هم می‌توان این طوری استنباط کرد که منظور فوشه کور این است که بر مبنای تعالیم و آموزه‌های فردوسی به مباحث فلسفی اخلاقی نپرداخته‌اند، چرا که در فلسفه اخلاق تعیین می‌شود که عشق و محبت چیست؟ و به چه

معناست یا حماسه و جنگ و صلح و آیین جوانمردی چیست و به چه معناست؟ اغلب این موارد اخلاقی که در شاهنامه آمده است، معلوم نیست چرا از دیده‌ها پنهان مانده؟ بگذریم...

اما آیا می‌توان با دید امروز به دیروز نگریست؟ البته پاره‌ای براین باورند که اندرز در نظام اخلاقی منسجم و مشخص نمی‌گنجد، چرا که اندرز به سطوح گوناگون حیات فرد و جامعه باز می‌گردد. از این رو، این اندرزها در متون بسیار متنوع و رنگارنگ‌اند. اندرز بسا در بافت و متنی می‌آید که مفاهیم و مسائل و مطالب اجتماعی و فرهنگی و دینی و گاه اقتصادی، حقوقی، فلسفی و جز این‌ها را در بردارد. این استدلال به نظرم وافی به مقصود نیست، چرا که مجموع این‌ها مسائل اخلاقی را تشکیل می‌دهند و از تفسیر این‌هاست که فلسفه و نظام اخلاقی شکل می‌گیرد. البته این را هم باید در نظر گرفت که احکام اخلاقی نیاز پرورده‌اند و نیاز ما باعث می‌شود که ما مسائلی را به نام قواعد اخلاقی بپذیریم، هر چند که این قواعد مشمول صدق و کذب نمی‌شوند. اما از این جمله معترضه که بگذریم و به اعتقاد من در این باب حق را باید به فوشه کور داد. به نظرم سخن ایشان در بی‌توجهی علمای اخلاق به مسائل اخلاقی شاهنامه سنجیده است. صد البته درست است اندرزها متکی‌اند بر روشمندی در استدلال و بحث و درستی و صحت مبتنی بر دریافت شهودی شنونده و خواننده و اعتبار نام‌گوینده و نیز بلاغت و رسایی گفتار. البته با تکیه بر این حرف‌ها می‌توان گفت اخلاق به دو بخش عملی و نظری تقسیم می‌شود. اصلاً درست است که اندرزها یا نصایح را به هرکسی می‌توان نسبت داد، اما آیا می‌توانیم بگوییم که این اندرزها مفهوم خود را با این نسبت دادن‌ها از دست می‌دهند؟ ما کارایی آن‌ها را منظور می‌کنیم. چند

سطرپیش تر عرض کردم که این مسائل مشمول صدق و کذب نمی شوند، اما این را هم اضافه می کنم و آن این که اگر این مسائل توانایی لازم را نداشته باشند خود به خود کنار گذاشته می شوند.

در اندرزا جد و جهد می شود که روش تسهیل در عمل و کردار و ادب و نزاکت را به مردم بیاموزند. بالطبع در این میان هم مصلحت فرد منظور می شود و هم صلاح جامعه. هم ممکن است بسیار جدی باشد هم شوخی. می دانید که نصف حرف های طنز جدی است و نصف حرف های جدی طنز. یا به عبارتی، برخی طنزها که در اندرزا دیده می شود همراه است با جدیت و برعکس. فهم آن ها وابسته است به فهم و شعور و سطح آگاهی فرد.

به هر صورت همه اندرزا و نصایح مشخصه های خود را دارند، و فردوسی هم رنگ خود را به آن ها می زند و هم بر مبنای داستانی که مطرح می کند نصایحی را گوشزد می کند. فردوسی چون فیلسوف اخلاق خودش تعیین می کند که در شرایط و وضعیت های مختلف چه باید کرد؟ همین جمله را اگر در نظر بگیریم می توانیم بگوییم که فردوسی خود فیلسوف اخلاق است، و از این ها گذشته، به نظرم شاعران با همه تفاوت هایی که دارند در یک چیز وجه مشترکی دارند و آن فیلسوف اخلاق بودنشان است و حتی می توانیم بگوییم که همه انسان ها فیلسوف اخلاق اند، یعنی فهمی از الفاظ اخلاقی دارند، همواره حرف اولشان و وجه متمایز شان مسائل اخلاقی ست. افزون بر این، وقتی متنی را می خوانند برای فهم آن متن هم این مسائل و اصول اخلاقی را منظور می کنند.

درست است که فردوسی در سرودن اندرزنانه ها و کل شاهنامه از اندیشه شخصی مایه گذاشته و در جای جای دیوان سترگش مضامین اخلاقی مقبول

خود را گنج‌نایده است، اما همان طور که گفتیم نادیده نمی‌توان گرفت که بسیاری از اندرزها جنبه حکمت عملی و تجربی دارند. حتی خیلی از این‌ها در ادبیات ایران پیش از اسلام و پس از اسلام ریشه دارند و فردوسی از همه این‌ها بهره برده است. در نتیجه، اگر بگوییم سراسر شاهنامه درس انسانیت است و اخلاق و آزادگی و فضیلت اخلاقی و انسانگرایی، پربراه نگفته‌ایم. بی‌تردید فردوسی پاره‌ای اندرزنامه‌های ساسانی و خطابه‌های پندآمیز شاهان را از طریق شاهنامه ابومنصوری با متن‌های منفردی چون پندنامه بزرگمهر را که چکیده فرهنگ عصر ساسانی است در دست داشته و آن‌ها را به نظم درآورده است؛ اما از آن مهم‌تر آن چه آفریده اندیشه ژرف و روح والای شاعرانه خود اوست.

کسانی که با شاهنامه انس می‌گیرند و به رموز داستان‌های آن می‌اندیشند فهمیم تر می‌شوند و انسان‌تر، زندگی برایشان معنی دیگری می‌یابد و شیرین‌تر می‌شود. از این‌ها گذشته شاهنامه برای فرمانروایان درس کشورداری توأم با عدالت و برای عامه مردم درس زندگی توأم با کار و کوشش و رسیدن به بهروزی است. از این رو، این نتیجه حاصل می‌شود، که ارزش شاهنامه متکی به الفاظ و صنایع لفظی آن نیست، براساس اندیشه‌های والای انسانی و اندیشه‌های جاودانی و فناپذیر و دردهای همه انسان‌هاست.

### داستان‌های شاهنامه و اندرزها

حکیم ابوالقاسم فردوسی وقتی داستانی را شروع می‌کند در دل آن داستان پندها و اندرزها را مطرح می‌کند. فی‌المثل سیاوش در شاهنامه مظهر پاکی و آزادگی و بزرگواری و مردانگی است. در داستان سیاوش ما در قالب نصایح مشخصه‌های

مردانگی و شرافت اخلاقی را می بینیم که وی چگونه پای بند شرافت اخلاقی است که نه خود به تیغ و نیزه دست می برد و نه به همراهان فرمان جنگ می دهد. در مقابل او گرسیوز را می بینیم. وی برادر افراسیاب است و مظهر کژاندیشی و حقارت. او کسی است که موفقیت هیچ کس را نمی تواند تحمل کند و چشم دیدن آدم های مهربان و یکدل را ندارد و فتنه گری پیشینه اوست. لذا در این جاها می بینیم فردوسی با طرح گرسیوز به ما پند می دهد که چون اوزبان پر دروغ و روان پر گناه نباشیم. فراوان از این مثال ها می توانیم بیاوریم. شخصیت هایی چون رستم و سهراب، ایرج، افراسیاب، رودابه و... که هر کدام دنیایی هستند و اخلاق و رفتار و کردار و زبان خاص خود را دارند.

در داستان های شاهنامه تندخویی و پیمان شکنی و بی رحمی و ناپاکی تقبیح شده اند. به قول یکی از بزرگان یک طرف پاکی ست و کامرانی و یک سوی ناپاکی و بهتان و...

فردوسی با این داستان ها تصویری از مسائل زندگی به دست می دهد و در دل این مسائل اندرزها و پندهایش را مطرح می کند، اما از سوی دیگر خود داستان هم به طور غیر مستقیم پند است و اندرز. بی سبب نیست که اغلب بر این باورند که جای جای شاهنامه سخن از نیکی و نکوهش بدی است و این اندیشه در داستان ها، منش و رفتار اشخاص داستان، پیشامدها، تصویرگری ها، اشارات و همه جا به نوعی جلوه گر است. اغلب شاهد مثال این مسائل را زنده یاد رشید یاسمی در کتاب حاضر آورده است.

از این ها که بگذریم اما یک نوع همزمانی در شاهنامه با روزگار خودمان می بینیم، انگار حس می کنیم فردوسی این اشعار را همین امروز سروده است. اگر

بخواهیم سیر تاریخی خودمان را بفهمیم باید که این اشعار را مطالعه کنیم، البته این جا فقط جنبه اخلاقی مدنظر نیست، جنبه های دیگر اشعار فردوسی را هم باید در نظر گرفت. اما در این کتاب منظور فقط بُعد اخلاقی تفسیر است و تمام. و این که تاریخ فرهنگ و ادبیات ایرانی قبل و بعد از اسلام چه تأثیری روی فردوسی نهاده است همه و همه می تواند برای فهم شاهنامه مفید باشد، یعنی ما نمی توانیم ادیان آسیایی دوره وداها و بهاگوته گیتا و تأثر فردوسی از تورات و انجیل و قرآن را نادیده بگیریم.

### ❦ رشید یاسمی و فردوسی

با این مقدمات که عرض شد، دریغ می آید مسئله اخلاق و نصایح را که مطرح کردم به اخلاقیات خود غلامرضا رشید یاسمی (۱۲۷۳-۱۳۳۰) نپردازم. چرا که معتقدم وی در این تفحص، فردوسی را آینه تمام نمای اخلاقی خود می دانست و خود به اندرزه های حکیم عمل می کرد، رطب خورده ای نبود که منع رطب کند، بلکه رفتار او عین عملکرد خودش بود و در اشعاری که او انتخاب کرده، می توان گفت که وی اخلاق فردوسی را سرمشق خود قرار داده بود.

مشهور است که وی بسیار مهربان بود و مؤدب. نکته سنج بود و باهوش و شیرین سخن. با هر کسی مطابق دل و روح او سخن می گفت. زبان بدگویی به دوستان نمی گشود. در متانت و خویشتن داری و حس سلوک و شیرین زبانی و ذوق و مردم داری میان دوست و آشنایان کم نظیر بود. همواره جامه ای تمیز می پوشید. در راه رفتن قامت را راست می گرفت و به آراستگی ظاهریش بی توجه نبود.

به گمانم زنده یاد غلامرضا رشید یاسمی به خوبی به این نکته پی برده و به درستی فهمیده بود که با تکیه بر معیارهای اخلاقی شاهنامه می توان این احکام و معیارها و ارزش ها را ملکه اذهان مردم کرد. وی در انتخاب نصایح فردوسی هم به چهره های پر فروغ شاهنامه نظر داشته و هم به بد اندیشان. وی با مطالعه دقیق شاهنامه به خوبی به تفکیک این موارد پرداخته، و از مشخصه پادشاهان دادگر گرفته تا مردان شریف و زنان دلیر و جوانان زورمند و ضحاک ماردوش و اهریمن همه را یک جا جمع کرده است.

وقتی به تصحیح نصایح فردوسی مشغول بودم انگار با دو شخصیت و منش مواجه بودم. اولی اخلاق و سکنات و رفتار و معیارها و ارزش های فردوسی. دومی اخلاق و کردار رشید یاسمی که صد البته از فردوسی اخذ کرده بود. پنداری رشید یاسمی همان رفتاری را پیشه خود کرده بود، که از فردوسی یاد گرفته بود، از دل اندرزهای او معیارهای اخلاقی را برگزیده بود. در واقع می خواهم عرض کنم که این کتاب به عبارتی احوالات و حسب حال و کردار و پندار و گفتار خود زنده یاد رشید یاسمی هم هست. برای این که به این ادعاها شواهد محکمه پسندی ارائه دهم لازم است بگویم که کافی ست به سخنان کسانی مراجعه کنید که با این استاد رفیق گرمابه و گلستان بودند. نظریات بزرگانی چون جلال الدین همایی، رعدی آذرخشی، حبیب یغمایی، نصرالله فلسفی و... در باب شخصیت او واقعاً خواندنی ست. آن موقع با مراجعه به این گزینه های اخلاقی می بینیم که این ها در واقع ویژگی های اخلاقی خود رشید یاسمی هم هست. حس می کنیم که او چون فردوسی می زیست و رفتار می کرد و اخلاقش بازتاب چیزهایی ست که از فردوسی آموخته.